ما در سال ۹۱ کل استان فارس را تحت پوشش قرار دادیم. عمده‌ی اپراتورهایمان دورکار بودند. آن مرکز عریض‌وطویل، جمع شد. کلی کمک کرد هزینه‌ی مخابرات پایین آمد. اپراتور هم راضی بود. اما مردم یک جاهایی ابراز نارضایتی می‌کردند که مثلاً چرا سروصدای بچه می‌آید یا این‌طور چیزها. ولی اصل موضوع کل استان بود. مثلاً ما سرریز شیراز را می‌آوردیم جهرم. شیراز اپراتورهایش در طول روز هزار تا تماس جواب می‌دادند. آمارش هست هر ۱۶ ثانیه یک تماس.

مخابرات فارس هستم که اعتماد کردند. این اعتماد باعث شد که ما احساس مسئولیت‌مان صد برابر شود. گفتم: «آقا بمیریم هم باید این کار را انجام دهیم.» گفتند: «برای اینکه کار را انجام دهید باید بیایید در مرکز کار کنید.» پشت ارگ کریم‌خانی یک مرکز بزرگ مخابراتی هست به نام مرکز شهید کامیاب. ما دیگر رختخواب‌مان را هم بردیم آنجا. یعنی ۳ ماه، شبانه‌روز ما آنجا بودیم. طوری که آنقدر ما می‌نشستیم یا ساعت‌ها پا می‌شدیم بالای سر اپراتورها می‌چرخیدیم ببینیم چه خبر است که پشت ماهیچه پایمان می‌گرفت. یادم است یکی از بچه‌ها ازدواجش همان موقع بود. شب عروسی‌اش فقط ما برای شام توانستیم برویم آنجا و برگردیم. یادم است که آن شرکت تمام تلاشش را کرد برای اینکه این کار اتفاق نیفتد. حتی چون می‌دانست چقدر این کار سخت است، آمده بود شرط بندی کرده بود. به اپراتورها گفته بود که اگر این شرکت توانست این کار را انجام دهد، من به همه شما شام می‌دهم. حالا مثلاً ۲۰۰ تا اپراتور بود. ما در حین کار واقعاً لمس کردیم چقدر کار سختی است. طراحی و پیاده‌سازی این کار را هم خود من انجام دادم. یعنی همه چیزش را تقریباً خودم ساختم و ۶-۵ ماه بعدش، تقریباً خرداد ماه ۹۰، سیستم ما آماده شد، البته با سختی‌های زیاد، زیرا کار اشکال پیدا می‌کرد. ما روی سرور آزمایشی کار انجام می‌دادیم. به خاطر اینکه شب‌ها لود (load) پایین بود و ریسکش پایین‌تر، جواب می‌داد. اما یک‌دفعه یک مشکل پیدا می‌کرد و می‌دیدیم ۱۱۸ هنگ کرد. خیلی استرس داشت. بماند که در همین حین که ما داشتیم کار می‌کردیم، اپراتورها به خاطر کمبود حقوق‌شان اعتصاب کردند و به BBC هم کشید. خیلی اوضاع به‌هم ریخته و عجیب و غریبی بود. ولی خب خدا کمک کرد و طبق معمول تلاش کردیم و ۱۱۸ شیراز آمد بالا. خب این پروسه تدریجی بود. یعنی همزمان داشتیم آدم هم می‌ساختیم و آموزش می‌دادیم.